

پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن
سال دوم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، پیاپی ۴
صص ۱-۱۹

بررسی معناشناختی ترکیب «قره العین» و معادل‌های فارسی آن

سید محمدرضا ابن‌الرسول*، سمیه کاظمی نجف‌آبادی**

چکیده

«قره العین» از جمله ترکیب‌هایی است که در ادبیات عربی به ویژه در منابع دینی مانند قرآن و حدیث بسیار تکرار شده است. در زبان فارسی برای این ترکیب معادل‌هایی چون «خنکی چشم»، «روشنی چشم» و مانند آن در نظر گرفته شده است، ولی به نظر می‌رسد این ترجمه‌ها چندان گویای معنای مورد نظر این تعبیر نیست. بر این اساس در این مقاله، نگارندگان در جستاری گسترده با تکیه بر کتب معتبر لغت، و استناد به نمونه‌های نظم و نثر کهن عربی، و آیات و روایات و با توجه به نکات بلاغی و ویژگی‌های بافتی کلام، در باره معنی و کاربرد ترکیب «قره العین» در زبان عربی و ترجمه درست و گویای آن به زبان فارسی به بحث و بررسی پرداخته، نادرستی یا نارسایی برگردان‌های آن را به اثبات رسانده و برابر نهاده‌هایی برای آن پیشنهاد کرده‌اند.

واژه‌های کلیدی:

قره العین، روشنی چشم، ترجمه، نقد، بلاغت

مقدمه

گاه برخی از واژگان و تعابیر آن چنان رواج یافته و آن اندازه به کار رفته که اغلب اهل زبان - و حتی زبان‌دانان و نکته‌سنجان - به نادرستی یا نارسایی آن‌ها در بیان معنای مورد نظر هیچ توجهی نکرده‌اند. این غفلت یا تغافل در خصوص تعابیری که - به گونه‌ای مجازی، کنایی یا استعاری - مفاهیم دیگری را در لایه‌های زیرین معنایی با خود دارند، بیشتر نمایان است.

ترکیب و هم‌جواری «قره» و مشتقات آن با «عین» در زبان عربی، و «نور» یا «روشنی» با «چشم» در زبان فارسی، نمونه این تعابیر است که باید بر آن درنگ کرد و در آن کنکاش. «قره العین» از جمله تراکیبی است که در ادبیات عربی به ویژه در منابع دینی مانند قرآن و حدیث بسیار تکرار شده است. در زبان فارسی برای این ترکیب معادل‌هایی چون «خنکی چشم»، «روشنی چشم» و مانند آن در نظر گرفته شده است، ولی به نظر می‌رسد این ترجمه‌ها چندان گویای معنای مورد نظر این تعبیر نیست.

بر این اساس نوشتار حاضر که از یک سو مبتنی بر جست و جویی میدانی است، و از سوی دیگر یک تک‌نگاری در حوزه لغت و بلاغت به شمار می‌رود، با اتخاذ روش توصیفی - تحلیلی متکفل چنین بررسی و بازنگری است.

۱. بررسی واژه «قره» در زبان عربی

ماده «قرر» در اصل برای بیان «سردی» و «سکون» به کار می‌رود؛ نمونه‌های زیر - که بیانگر کلمات مشتق از «قرر» است و غالباً از کتاب معتبر و جامع *لسان العرب* استخراج شده - شاهد این مدعا است:

- قَرَّ (قَرَر) - وَ قَرَّ (قَرَر) - قَرَّراً بِالْمَكَانِ: استقر فيه (ابن منظور، ۱۹۸۸م، «قرر»); در آن استقرار یافت.
- قَرَّ - الْقَدْرَ: صَبَّ فِيهَا الْمَاءَ بَارِداً لئلا تحترق (ابن منظور، ۱۹۸۸م، «قرر»); در دیگ آب سرد ریخت که نسوزد.

- قُرَّ الرَّجُلُ: أَصَابَهُ الْقُرُّ (ابن سیده، ۱۹۵۸م، «قرر»); سرمازده شد.

- الْقَرَارُ وَالْقُرُورُ: اسْتِقْرَارٌ (جوهری، ۱۹۸۷م، «قرر»); قرار گرفتن، ساکن شدن.

- الْقَرَارُ وَالْقَرَارَةُ مِنَ الْأَرْضِ: الْمَطْمَئِنُّ الْمَسْتَقَرُّ (فراهیدی، ۱۹۸۸م، ابن منظور، ۱۹۸۸م، «قرر»); زمین ثابت و هموار.

- الْقُرَّ وَالْقِرَّةُ: الْبَرْدُ (ابن منظور، ۱۹۸۸م، «قرر»); سرما.

- الْقَرَّ وَالْقَارَ: بَارِدٌ (ابن منظور، ۱۹۸۸م، «قرر»); سرد.

- الْقُرُورُ: الْمَاءُ الْبَارِدُ (ابن منظور، ۱۹۸۸م، «قرر»); آب خنک.

- الْقُرُورَةُ وَالْقَرَّةُ وَالْقُرَّةُ وَالْقَرَارَةُ: الْمَاءُ الْبَارِدُ الَّذِي يُصَبُّ فِي الْقَدْرِ لِكَيْلا تحترق (ابن منظور، ۱۹۸۸م، «قرر»); آب سرد که در دیگ ریزند تا نسوزد.

- الْقَرَارَةُ وَالْقُرَّةُ وَالْقُرَّةُ وَالْقُرَّةُ: كُلُّ مَا لَزِقَ بِأَسْفَلِ الْقَدْرِ مِنْ مَرَقٍ أَوْ حَطَامٍ تَابِلٍ مُحْتَرَقٍ أَوْ سَمْنٍ أَوْ غَيْرِهِ (ابن منظور، ۱۹۸۸م، «قرر»); آنچه به بُنِ دِیْگِ چسبیده باشد از انواع خوراک و...، ته‌دیگ در زبان رایج امروزی.

در توجیه رابطه معنایی و تلازم «سردی» و «سکون» باید گفت که اصولاً «گرما» با «جنبش» و «پویایی» قرین است و «سرما» با «جمود» و «ایستایی»

مطالب ذیل نیز در بیان کاربردها و معانی لغوی فعل «قَرَّ» در هم‌جواری با «عین» است:

«قَرَّتْ به عَيْنُکَ وَ قَرَّتِ الْعَيْنُ تَقَرُّ قُرَّةً: نَقِيضُ السُّخْنِ نَقِيضُ الْبَارِدِ؛ ... وَ سَخُنْتُ عَيْنُهُ: نَقِيضُ قَرَّتْ ... وَ هُوَ سَخِنَ الْعَيْنِ» (همان، «س‌خ‌ن»).

«قَرَرْتُ به عَيْنًا وَ قَرَرْتُ به عَيْنًا قُرَّةً وَ قُروراً فیهما، وَ رَجُلٌ قَرِيرُ الْعَيْنِ، وَ قَدِ قَرَّتْ عَيْنُهُ تَقَرُّ وَ تَقَرُّ: نَقِيضُ سَخْنَتْ. وَ أَقَرَّ اللَّهُ عَيْنَهُ أَى أَعْطَاهُ حَتَّى تَقَرَّ» (جوهری، ۱۹۸۷م، «ق‌ر‌ر»).

«قَرَّتْ عَيْنُهُ - ... وَ - قُرَّةً وَ قُرَّةً وَ قُروراً وَ هِيَ ضِدُّ سَخْنَتْ ... وَ أَقَرَّ اللَّهُ عَيْنَهُ وَ بَعِينَهُ، وَ عَيْنٌ قَرِيرَةٌ: قَارَةٌ، وَ قُرَّتْهَا: مَا قَرَّتْ بِهِ» (ابن سیده، ۱۹۵۸م، «ق‌ر‌ر»).

از اقوال لغویان بر می‌آید که: اولاً «عین» به عنوان فاعل یا تمییز منقول از فاعل، برای فعل ثلاثی مجرد «قَرَّ» به کار می‌رود و در فعل مزید (باب افعال) و گاه فعل ثلاثی مجرد، نقش مفعول به یا مفعول با واسطه حرف جر (باء) را ایفا می‌کند. ثانیاً چنان که پیش‌تر هم آوردیم «قَرَّةً» هم کاربرد مصدری و هم اسم مصدری دارد. ثالثاً «قَرَّ» در کنار «عین» به معنی «خنک شدن» یا «سرد شدن»، و متضاد «گرم شدن: سَخْنَتْ» است.

لغت‌شناسان در خصوص معنای سردی یا گرمی چشم به شرح ذیل اختلاف کرده‌اند به طوری که دامنه بحث از مدلول لغوی خارج شده، به مجاز و کنایه و استعاره کشیده شده است:

«قَرَّتْ عَيْنُهُ ... وَ اِخْتَلَفُوا فِي اشْتِقَاقِ ذَلِكَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: مَعْنَاهُ بَرْدٌ وَ انْقَطَعَ بِكَأْوْهَا وَ اسْتَحْرَازُهَا بِالدمع؛ وَ قِيلَ هُوَ مِنَ الْقَرَارِ أَى رَأَتْ مَا كَانَتْ مَتَشَوِّفَةً

از دیگر سو حرکت، انرژی‌زاست و گرمی‌آفرین، و سکون خود به از دست دادن دما منجر می‌شود. این مطلب، مورد توجه راغب اصفهانی هم بوده است: «قَرَّ فِي مَكَانِهِ يَقَرُّ قَرَارًا إِذَا ثَبِتَ ثَبُوتًا جَامِدًا، وَأَصْلُهُ مِنَ الْقَرِّ وَ هُوَ الْبَرْدُ، وَ هُوَ يَقْتَضِي السَّكُونَ، وَ الْحَرُّ يَقْتَضِي الْحَرَكَةَ» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۴ق، «ق‌ر‌ر»).

اما «قُرَّةً» در اصل مصدری است که کاربردی اسم‌گونه یافته است، به عنوان مثال: «طهور» در اصل مصدر، و به معنی «پاک بودن» و «پاک شدن» است، اما کاربرد اسمی یافته و معنی مایه یا ابزار طهارت («ما يُطَهِّرُ به»؛ آنچه بدن پاک می‌گرداند) از آن اراده می‌شود و به همین روی بر آب و خاک هم اطلاق می‌گردد.

در «قُرَّةً» هم ظاهراً چنین فرایندی رخ داده است. بنابراین «قُرَّةً» به معنی «ما يُقَرُّ به» - آنچه مایه سردی یا سکون است - خواهد بود (ابن‌منظور، ۱۹۸۸م، «ق‌ر‌ر»). در تفسیر آیه شریفه «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةٍ أَعْيُنٍ» (سجده: ۱۷)، در روایات و تفاسیر آمده است: «مِن قُرَّةٍ أَعْيُنٍ أَى مِمَّا تَقَرُّ بِهِ عْيُونُهُمْ» (مجلسی، ۱۹۸۳، ج ۶۷، ص ۲۶۵؛ بیضاوی، ۱۹۹۰م، ذیل آیه). البته در اکثر کتب معتبر لغت «قُرَّةً» تنها به عنوان مصدر فعل «قَرَّتْ عَيْنُهُ» یاد شده است.

۲. هم‌نشینی واژه «قُرَّةً» با «عین» در زبان عربی

«عین» اندام و ابزار دیدن است حتی اگر دارنده آن قدرت و امکان دیدن را نداشته باشد. برای دیدن، لفظ «بَصْر» هم به کار می‌رود جز آن که این به معنی قدرت و امکان بینایی است؛ بدین روی آن که ناپیوست، «عین» دارد ولی «بصر» ندارد.

يُرْضِيكَ فَتَقَرَّ عَيْنُكَ مِنَ النَّظَرِ إِلَى غَيْرِهِ ... و قال أبو طالب: أقرَّ اللهُ عَيْنَهُ: أنام اللهُ عَيْنَهُ، و المعنى صادف سروراً يُذهِبُ سَهْرَهُ فِينَام ... و حقيقته أبرد اللهُ دمعَهُ عَيْنِهِ لِأَن دمعَهُ الفرحُ بارِدٌ، و قيل أقرَّ اللهُ عَيْنَكَ أَى بَلَغَكَ أَمْنِيَّتَكَ حَتَّى تَرْضَى نَفْسُكَ وَتَسْكُنَ عَيْنُكَ فَلَا تَسْتَشْرِفُ إِلَى غَيْرِهِ» (ابن منظور، ۱۹۸۸م، «قرر»).

برخی گفته‌اند: «قرت عینه» از «قور» گرفته شده است. و «قور» اشک سردی است که با شادی فرو می‌ریزد، و گفته شده «قرت عینه» از «قرار» به معنی آرامش است. اصمعی گفته است این ترکیب یعنی: خدا اشکش را سرد و خنک کند زیرا اشک شادی سرد است. و «أقرَّ اللهُ عَيْنَهُ» مشتق از «قور» به معنی آب سرد است. و گفته شده «أقرَّ اللهُ عَيْنَكَ» یعنی به آنچه که باعث خشنودی تو می‌شود، دست یافتی پس چشمت از نگاه به غیر آن برداشته، آرام و قرار گیرد. ابوطالب نیز گفته است: «أقرَّ اللهُ عَيْنَهُ» یعنی خدا چشم او را بخواباند بدین معنی که شادی و سروری به او رسید که بی‌خوابی او را ربود و به خواب رفت ... و در حقیقت به این معنی است که خدا اشک چشمانش را سرد کند زیرا اشک شادی سرد و خنک است. و گفته شده «أقرَّ اللهُ عَيْنَكَ» یعنی (خدا) تو را به آرزویت رساند تا راضی شوی و چشمت آرام و قرار گیرد و به غیر آن نظر نیفکند.

۳. هم‌نشینی واژه «قره» با «عین» در اشعار عربی

خلاصه احتمالات لغویان را با کاربردهای ترکیب مورد بحث در اشعار فصیح و قابل استشهاد عرب همراه می‌کنیم که شامل احتمالات ذیل است:

إليه فقَرْتُ و نامت» (ابن سیده، ۱۹۵۸م، «قرر»); در مورد اشتقاق ترکیب «قَرَّتْ عَيْنُهُ» اختلاف نظر است. برخی گفته‌اند «قرت عینه» یعنی چشمش سرد شد و گریه آن قطع شد و گرمی آن که با اشک حاصل شده بود، پایان یافت. و نیز گفته شده «قرت» در این ترکیب مشتق از «قرار» است یعنی چشم آنچه را که انتظار می‌کشید، دید و آرام گرفت و آسوده خفت.

– «وَأَقَرَّ اللهُ عَيْنَهُ أَى أَعْطَاهُ حَتَّى تَقَرَّ فَلَا تَطْمَحُ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَهُ؛ وَيُقَالُ حَتَّى تَبْرَدَ وَ لَا تَسْخُنَ، فَللسرور دمعُهُ بارِدٌ، وَللحزن دمعُهُ حَارَةٌ» (جوهری، ۱۹۸۷م، «قرر»); و «أَقَرَّ اللهُ عَيْنَهُ» یعنی (به اندازه‌ای) به او بخشید تا (چشم او) آرام و قرار گیرد و به فراتر از خود ننگرد، و گفته می‌شود: تا سرد شود و گرم نشود، چه اشک سرور و شادی سرد، و اشک اندوه گرم است.

– «ومن المجاز: قَرَّتْ عَيْنُهُ بِهِ، ... وَأَقَرَّ اللهُ بِهِ عَيْنَكَ، وَ يُقَرُّ عَيْنِي أَنْ أَرَاكَ» (زمخشری، ۲۰۰۵م، «قرر»).

– «وَقَرَّتْ عَيْنُهُ تَقَرُّ: سُرَّتْ، قَالَ «كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا»، وَ قِيلَ لِمَنْ يُسَرُّ بِهِ: «قُرَّةُ عَيْنٍ»، قَالَ: «قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلِكِ» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۴ق، «قرر»); و «قَرَّتْ عَيْنُهُ تَقَرُّ» یعنی شاد و مسرور شد، خداوند عز و جل فرموده است: کي تَقَرَّ عَيْنُهَا، و به کسی که مایه شادمانی است، «قُرَّةُ عَيْنٍ» گفته می‌شود، مانند آیه شریفه «قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلِكِ».

– «وَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَرَّتْ عَيْنُهُ مَاخُودٌ مِنَ الْقُرُورِ، وَ هُوَ الدَّمْعُ الْبَارِدُ يَخْرُجُ مَعَ الْفَرْحِ، وَ قِيلَ هُوَ مِنَ الْقَرَارِ وَ هُوَ الْهَدْوَاءُ، وَ قَالَ الْأَصْمَعِيُّ أبردَ اللهُ دمعَتَهُ لِأَن دمعَهُ السَّرُورَ بارِدٌ؛ وَأَقَرَّ اللهُ عَيْنَهُ مُشْتَقٌ مِنَ الْقُرُورِ، وَ هُوَ الْمَاءُ الْبَارِدُ؛ وَ قِيلَ أقرَّ اللهُ عَيْنَكَ أَى صَادَفْتَ مَا

۳-۱. «قرّ» به معنی «سرد شد»

(۱) با این بیان که وقتی گریه چشم پایان پذیرد، حرارتی که به واسطه یا همراه با اشک به وجود آمده، فروکش می‌کند؛ پس «قرّت عینّه» یعنی: چشمش خنک شد و دیگر اشک نبارید؛ شاعری چنین گفته است:

وتسخن منکم عین باقتضائنا لِمَا قرّ منکم أمسِ فیه عیونُ
(ربیع بن عقیل، ۲۰۰۳م)

با حمله ما چشمانتان گریان می‌شود همان گونه که در گذشته (با شکست دادن ما) چشمانتان اشکبار نشد.

(۲) با این توجیه که اشک خرمی و خوش‌حالی، سرد و خنک است و اشک غم و دژمی، گرم؛ پس «قرّت عینّه» یعنی: اشک شادمانی چشمش را فرا گرفت. بیت نمونه احتمال اول را در این جا نیز می‌توان مطرح کرد.

در برخی کتب لغوی و ادبی هم «برد» را کنایه از «فرح» دانسته‌اند (یسوعی، بی‌تا، ص ۱۰۸، ماده «قرر»); چنان که راحتی و محبوبیت را هم افاده می‌کند: «الباردة: الغنیمه الحاصله بغیر تعب و لا مشقه، و کل محبوب عندهم بارد» (ابن منظور، ۱۹۸۸م، «برد»); «باردة» غنیمتی است که بدون مشقت به دست آید، و هر محبوب و مرغوبی را «بارد» گویند. همچنین با توجیه فوق باید قائل به مجاز مرسلی شویم و آن این که مراد از «عین»، اشک چشم باشد؛ چنان که اصمعی گفته است «أقرّ الله عینک» به معنی «أبرد الله دمعک» است (زوزنی، ۲۰۰۲م، ۱۰۳؛ ذیل بیت «۱۱» از معلقه عمرو بن کلثوم).

مفسر بزرگ قرآن، ابوالفتوح رازی ذیل آیه شریفه «والذین یقولون ربنا هب لنا من أزواجنا و ذریاتنا قرّة

أعین» (فرقان: ۷۴) چنین آورده است: «قرّة مصدر است و اصل آن من قرّ یومئنا یقرّ قرّاً وقرّة إذا برد، و برای آن «برد» را تخصیص کرد که بلاد عرب گرمسیر است و ایشان را رنج از گرما باشد و راحت از خنکی» (۱۳۶۸، ج ۱۴، ص ۲۹۱).

۳-۲. «قرّ» به معنی «قرار گرفت»

(۱) با این توضیح که وقتی چشم، آنچه را بدان مشتاق است و انتظارش را می‌کشد، ببیند دیگر آرام می‌گیرد و فارغ از رنج بیداری، شادمانه می‌آساید و به خواب می‌رود؛ پس «قرّت عینّه» یعنی: از نگرانی در آمد. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

إذا فعاقبني ربّي معاقبةً قرّت بها عین من یأتیک بالفندی
(نابغه ذبیانی، ۲۰۰۳م، معلقه)

در این صورت پروردگارم مرا آن گونه مجازات کند که چشم دشمن دروغ‌پردازم از نگرانی در آید.
قومٌ بیئت قریر العین جارهم إذا لوی بقوی أطناهم طنباً
(حطیئه، ۲۰۰۳م)

اینان قومی‌اند که همسایه آن‌ها، آن گاه که در کنارشان خیمه خویش بر پا دارد، شب را بی هیچ نگرانی به سر می‌برد، که در این بیت احتمال اول را هم می‌توان در نظر گرفت.

(۲) با این شرح که وقتی انسان آنچه را رضایت‌بخش اوست ببیند و به آرزویش برسد، چشمش آرام می‌گیرد و زان پس به چیزهای دیگر نمی‌نگرد؛ پس «قرّت عینّه» یعنی رضایتش فراهم شد و به چیز دیگری دل‌بستگی نداشت. پنج نمونه زیر را باز می‌خوانیم:

فأبشر و قرّ العین منک فإنی أجمی کریماً لا ضعیفاً و لا حصراً
(حاتم طائی، ۱۹۸۰م، ص ۸۸)

معنی مشترک این چهار احتمال، «خوش حالی» و «رفع نگرانی» است، هر چند در توجیه ارتباط این معنی با ترکیب «قر» و «عین» اختلاف نظر است. همچنین به طور قاطع نمی‌توان گفت که کدام احتمال از احتمالات چهارگانه فوق با شعر کهن عرب سازگار است اما ظاهراً احتمال دوم کمتر از همه و احتمال چهارم بیشتر قابل قبول است. ناگفته نماند تمام نمونه‌های فوق از میان اشعار شعرای جاهلی و مخضرم استخراج شده است.

۴. ترجمه پیشنهادی واژه «قره العین»

با توجه به احتمالات پیش گفته و شواهد شعری به نظر می‌رسد ترکیب «قر» با «عین» معنای «آرامش دل»، و «دل خوشی» را افاده می‌کند. نگارندگان برای مدعای خویش دلایل و قراینی را نیز قابل ارائه می‌دانند:

۴-۱. توجیه لغوی

با اندک تأملی در احتمالات چهارگانه‌ای که پیش‌تر یاد شد، در می‌یابیم قدر متیقن آن‌ها همین معنی است، با این توضیح که معنی پیشنهادی در هر چهار احتمال و نمونه‌های آن‌ها بالصراحه یا بالکنایه موجود است.

۴-۲. توجیه بلاغی

۴-۲-۱. تحقق مجاز مرسل

اگر «عین» را مجاز از «دل» بدانیم، مدعای ما ثابت می‌شود. قرینه این مجاز همان اسناد «قره» به «عین» است چه، «قر» در واقع وصف «دل» است نه چشم، چنان که شاعر جاهلی، هدیه بن الخشرم گوید:

مژده باد تو را و دل شاد باش که من به نزد تو
بخشنده می‌آیم نه ناتوان و بخیل. البته در این بیت
احتمال اول را نیز می‌توان در نظر گرفت.

بیوم کریهه ضرباً و طعناً أقر به موالیک العیونا

(عمر و بن کلثوم، ۲۰۰۲م، ص ۱۰۳)

از جنگی (خبر می‌دهیم) که در آن ضربه شمشیر
و نیزه در کار بود و خویشاوندان در آن روز شاد و
راضی شدند. در این بیت احتمالات سه گانه نخست
هم قابل طرح است.

فاقبل من الدهر ما أتاک به من قر عیناً بعیشه نفعه

(اضبط بن قریع سعدی، ۲۰۰۳م)

آنچه را روزگار برای تو به ارمغان می‌آورد، بپذیر
چه، کسی که از زندگی‌اش راضی باشد، زندگی او را
سودمند افتد.

وألقت عصاها واستقرت بها النوی كما قر عیناً بالإیاب المسافر

(معقر بن حمار باری، ۲۰۰۳م)

کوله بار سفر را از دوش خود بر زمین نهاد و
سکنی گزید و آرامش یافت آن گونه که مسافر با
بازگشت به وطن خود راضی و دل شاد می‌شود. در
بیت فوق احتمالات سه‌گانه دیگر هم قابل ارائه است.

کأنها وابن آیام تربیه من قره العین مجتاباً دبابود

(شماخ ذیبانی، بی‌تا، ص ۱۱۲)

در تأیید این احتمال، گفته ابوالفتوح رازی را ذیل
آیه «فکلی و اشربی و قرّی عیناً» (مریم: ۲۶) از نظر
می‌گذرانیم: «... در اصل آن دو قول گفتند یکی آن که
من القرّ الذی هو البرد ... و قولی دیگر آن است من
القرار: چشم در او بند و چشم به او دار» (رازی،
۱۳۶۸، ج ۱۳، ص ۷۱).

و قد زعمت أم الصبيبن أنني أقر فؤادی و ازدهنتی المخاوف

(هدیه بن الخشرم، ۲۰۰۳م)

مادر این دو فرزند پنداشته است که آن صحنه‌های مخوف، دل مرا خنک کرده و مرا به نشاط و وجد آورده است.

در متون روایی هم می‌خوانیم: «لا ینقار قلبی علی فراقه ساعة» (مجلسی، ۱۹۸۳، ج ۳۸، ص ۳۴۸)؛ دل من بر فراق او لحظه‌ای هم قرار نتواند داشت.

حال در باره علاقه این مجاز، احتمالات مختلفی را می‌توان عرضه کرد:

الف) علاقه دالیه (دال و مدلول)؛ نمونه این

علاقه را تعبیر «فهمت الكتاب» در مطلع قصیده متنبی دانسته‌اند که به معنی «فهمت معناه» است (مراغی، ۱۹۹۳م، ص ۲۵۴):

فهمت الكتاب أبر الكتب فسمعاً لأمر أمير العرب

(برقوفی، ۱۹۸۶م، ج ۱، ص ۲۲۵)

مضمون نامه را - که بهترین نامه‌هاست - دریافتم و فرمان امیر عرب را (به گوش جان) شنیدم.

در بحث ما نیز «چشم» بر «دل» دلالت دارد چه، حالاتی که بر دل عارض می‌شود، در دیده به خوبی پدیدار است؛ کسی که خوش حال است، برق شادی از دیده‌اش رخشان است و آن که ناراحت، چشمی افسرده و بی‌فروغ دارد. البته ممکن است کسی خدشه کند که این «عین» نیست که دلالت بر «دل» می‌کند، بلکه حالات «عین» است که بر حالات «دل» دلالت دارد.

در پاسخ می‌گوییم این اندک تسامح را در باب علاقات مجاز بی‌اشکال دانسته‌اند، چنان که در شروح و حواشی تلخیص المفتاح (بحث مجاز مرسل) می‌توان چنین مسامحه‌هایی را یافت.

ب) علاقه لازمیه (لازم و ملزوم)؛ نمونه‌های این علاقه در «ظِلّ» و «ذی ظِلّ» در آیه شریفه «انطلقوا إلى ظِلّ ذی ثلاث شعب» (مرسلات: ۳۰) (جرجانی، ۲۰۰۲م، ص ۱۸۵)، و در «ضوء» و «شمس» در عبارت «طلع الضوء» مشهود است. در این جا نیز حالات «چشم» لازمه حالات «دل» است.

ج) علاقه مسببیه (مسبب و سبب)؛ نمونه این علاقه را در «رزق» و «مطر» در آیه شریفه «و ینزل لکم من السماء رزقاً» (غافر: ۱۳) نشان داده‌اند. در این جا هم می‌توان گفت حالات «دل» سبب ایجاد حالات «چشم» می‌شود و هر چه در دل بگذرد، در چشم نمایان است.

د) علاقه بدلیه (بدل و مُبدل منه)؛ نمونه این علاقه را می‌توان در جمله «فی ملک فلان ألف دینار» نشان داد که «ألف دینار» به معنی «متاعّ یساوی ألف دینار» است (مراغی، ۱۹۹۳م، ص ۲۵۳). در این جا هم «چشم» به دلیل ارتباط و قرابتی که با «دل» دارد و در نظر مردمان، این مرئی نشان از آن نامرئی است، نقش جای‌گزینی و جانشینی را برای دل ایفا کرده است.

اصولاً در ادبیات عربی و فارسی، دل و چشم با هم داد و ستد دارند. کوری به دل نسبت داده می‌شود «فإنها لا تعمی الأبصار و لكن تعمی القلوب التي فی الصدور» (حج: ۴۶)؛ و در فارسی نگرانی که صفت ویژه چشم است - چه، چشم است که می‌نگرد و نگران است - به «دل» نسبت داده می‌شود و ترکیب «دل نگران» به کار می‌رود.

ه) علاقه جزئیه (جزء و کل)؛ نمونه‌های آن اطلاق «رقبه» و اراده «انسان»، و نیز اطلاق «قافیه» و اراده «قصیده» در بیت زیر سروده معن بن اوس است (مراغی، ۱۹۹۳م، ص ۲۵۱):

و کم علمته نظم القوافی فلما قال قافیة هجانی

۴-۲-۲. تحقیق کنایه

اگر با توجه به احتمالات لغوی پیش گفته مدعی شویم «قرّ» واقعاً به «عین» مربوط می‌شود و به معنی پایان اشک چشم است و به دیگر سخن، اسناد این فعل به «عین» حقیقی است، آن گاه می‌توان این ترکیب را کنایه از خوش حالی و خوش دلی و رفع نگرانی دانست و جمع معنای لازم و ملزوم هم صحیح است. در *منهاج البراعه* در شرح کلام امام علی (ع): «قره عینه فیما لا یزول» تعبیری آمده که کنایه بودن «قره العین» از آن برداشت می‌شود: «أی سروره وابتهاجه المستلزم لقره عینه» (خوئی، بی تا، ج ۱۲، ص ۱۴۳).

اما اگر «قره» از «قرار» باشد، معنی حقیقی «قره العین» آرام گرفتن چشم به هنگام خواب خواهد بود (چون اگر دغدغه‌ها و نگرانی‌ها در کار باشد، چشم بی‌قرار می‌شود و خواب از چشم می‌پرد) و معنای مجازی آن آرامش دل و آسودگی خاطر است و جمع معنای حقیقی و مجازی هم بی‌اشکال است.

از جمله مؤیدات کنایی بودن این تعبیر، جمله‌ای است که در یکی از کتب لغت معاصر به نقل از ابو حیان توحیدی آمده است: «قال الوزیر: عین الله علیک أیها الشیخ! قد أقررت عیوناً و بیضت وجوهاً» (بکیر، ۱۹۹۷م، ش ۲).

جمله «بیضت وجوهاً» خود یک کنایه است و چنان که در پانوشت مأخذ پیش گفته آمده، به معنی مفتخر ساختن و سربلند کردن کسی است و سیاق کلام اقتضا می‌کند جمله همپای آن یعنی (أقررت عیوناً) هم، چنین باشد.

(معن بن اوس مزنی، ۲۰۰۳م)
و چقدر بدو قصیده سُرایی آموختم! (لیک) وقتی قصیده‌ای گفت مرا (در آن) هجو کرد.
نویسندگان کتاب مشهور «البلاغه الواضحه» در پاسخ تمرینی مبنی بر مشخص کردن انواع مجاز مرسل، اطلاق «عین» در آیه شریفه «کی تقرّ عینها و لا تحزن» (طه: ۴۰) را از باب مجاز مرسل به علاقه جزئی دانسته و نوشته‌اند که «تقرّ» در این جا به معنی «آرام گرفت» است و آنچه آرام می‌گیرد در واقع نفس و جسم است نه چشم، بنا بر این جزء را گفته و کل را اراده کرده‌اند (جارم و امین، ۱۹۸۴م، ص ۶۷، ش ۷).

نکته‌ای که در پایان بحث مجاز مرسل باید یادآور شد این است که شاید کسی بگوید اگر «چشم» به هر علاقه‌ای بتواند مجاز از «دل» باشد، چه اشکالی دارد در زبان فارسی هم همین واژه «چشم» را به کار ببریم و مثلاً در ترجمه «قره العین» بگوییم «خنکی یا آرامش چشم»، و «دل» را اراده کنیم؟

در جواب باید گفت مجاز مرسل را تنها در صورتی می‌توان به مجاز مرسل ترجمه کرد که در زبان مقصد هم تعبیر برگردان شده به مفهوم مجازی‌اش کاربرد داشته باشد. اما در جست و جویی که در متون نظم و نثر فارسی - به استثنای ترجمه‌ها - انجام گرفت، حتی یک مورد هم «خنکی چشم» یا «آرامش چشم» را نیافتیم که به معنی آرامش دل و یا خوش حالی باشد. در این باره باز هم سخن خواهیم گفت.

۴-۲-۳. تحقق استعاره مکینّه

اگر بتوان گفت که در ترکیب «قرّت عینّه»، چشم به چیزی مثل دل یا روان تشبیه شده ولی تنها یکی از لوازم مشبّه به (قرّار) ذکر گردیده است، آن گاه نوعی استعاره مکینّه پدید می‌آید چه، اگر مدّعی شویم «قرّ» تنها وصف قلب و دل می‌تواند باشد و نه چشم، و از سویی چشم هم از چند جهت همسان دل است (یکی آن که تحرک - یعنی جنبش و تپش - هر دو دال بر حیات دارنده آن‌ها است؛ دیگر آن که هر دو دارای سواد و سویداء‌اند؛ سدیگر آن که در بسیاری از مقوله‌ها در مقابل هم قرار می‌گیرند و متّصف به صفات مشابه می‌شوند، مثل چشم و دلتان روشن، کورزدل و کورچشم و ...)، آن گاه تشبیه چشم به دل و وجهی قابل قبول می‌یابد و استعاره، درست می‌شود و «قرّ» هم برای چشم، استعاره تخیلی خواهد بود.

از میان سه احتمال مجاز، کنایه و استعاره، دو احتمال نخست (کنایه و مجاز مرسل) پذیرفتنی‌تر است، چنان که زمخشری هم در *أساس البلاغّه* ترکیبات «قرّت عینّه به» و امثال آن را با تعبیر «و من المجاز» یاد کرده است. گفتنی است در این کتاب معمولاً کنایات و مجازهای مرسل با این تعبیر یاد می‌شوند.

۴-۳. توجیه زبان‌شناسانه

از نگاه زبان‌شناسی مقابله‌ای که در آن به مباحث آیین ترجمه توجّه می‌شود، وقتی به مقوله‌ای بیانی بر می‌خوریم، دو وضعیت فراروی ماست:

(۱) آن شیوه بیانی (اعم از مجاز و کنایه و تشبیه و استعاره) برای گویشوران زبان مقصد هم مانوس باشد که در این صورت همان مقوله را عیناً به زبان مقصد

بر می‌گردانیم؛ برای نمونه اگر گویشوران هر دو زبان در مقام مجازگویی با علاقه کلّیه بگویند: «خانه‌ام ویران شد» و مرادشان یکی از دیوارهای خانه باشد، مترجم نیاز به توضیح ندارد و به متن مبدأ وفادار می‌ماند.

(۲) شیوه بیانی به کار گرفته شده در متن مبدأ، برای اهل زبان دیگر نامأنوس باشد. در این صورت که بیشتر در کنایات و استعاره‌های تمثیلیه (به ویژه امثال) روی می‌دهد، مترجم ناچار است تنها مفهوم تعبیر را منتقل کند و زیبایی آن اسلوب بیانی را فروگذار نماید. مثلاً در ترجمه کنایه، معنی «ملزوم» را بیاورد؛ چنان که «کثیر الرماد» در زبان عربی را نمی‌توان به «پُر خاکستر» در زبان فارسی برگردانید چه، این کنایه در فارسی رایج نیست و ناچار باید به «میهمان نواز» ترجمه کرد.

اکنون می‌گوییم «سردی یا سکون چشم» در زبان فارسی به هیچ روی معنی کنایه «شادمانی» یا «رفع نگرانی» و امثال آن را افاده نمی‌کند و به ناچار باید مفهوم کنایه «قرّة العین» را در فارسی آورد.

در این جا یک بحث نظری هم پیش می‌آید و آن این است که چه اشکالی دارد کنایه یا تشبیه نامأنوس در میان اهل زبان مقصد را به کنایه یا تشبیه رایج (و با همان مفهوم) برگردانیم که هم مفهوم را منتقل کرده باشیم و هم به جنبه هنری و زیبایی‌شناسانه متن مبدأ تا اندازه‌ای وفادار مانده باشیم. برای تقریب به ذهن، مثالی می‌آوریم.

بهاء‌الدین خرمشاهی، مترجم معاصر قرآن در ترجمه آیه «واشتعل الرأسُ شیباً» (مریم: ۴) آورده است: «و برف پیری بر سرم نشسته است». مضمون هر دو جمله، پیر شدن زکریا (ع) است، جز آن که

و آرامش و آسایش می‌دانند ولی فارسی‌زبانان «گرمی چشم» را برای به خواب رفتن به کار می‌برند، چنان که می‌گویند: «لحظه‌ای چشمم گرم شد»، و مرادشان آن است که به نیم‌خوابی فرو رفته. حال اگر مترجم بخواهد گرم شدن چشم را به سرد شدن آن برگرداند، پیداست که مخاطب را به چه ورطه توهمی در خواهد افکند.

۴-۴. توجیه سیاقی

«بافت» بی‌گمان در بیان مفهوم مورد نظر واژگان و تراکیب متن، نقش اساسی دارد و در واقع فصل الخطاب است. اگر چه امروزه غریبان در مباحث زبان‌شناسی به این مقوله بسیار می‌پردازند اما قدمت این بحث در حوزه علوم اسلامی به ویژه تفسیر قرآن و درایه الحدیث به صدر اسلام باز می‌گردد. در این جا با توجه به قرائن و معیارهای سیاقی می‌کوشیم به مفهوم ترکیب «قره العین» و امثال آن راه یابیم.

۴-۴-۱. عطف تفسیری و مترادف

گوینده در موارد بسیاری برای بیان مقصود خود از مترادفات مدد می‌گیرد. کاربرد مترادفات شاید در نگاهی گذرا به اطناب مُبَلِّغِ مَتَّصِفِ گردد اما همیشه چنین نیست. مترادف‌گویی هم امکان و فرصت درنگ بر اجزای سخن را برای مخاطب فراهم می‌آورد و هم معانی را در ذهن و دل او جای‌گیر می‌کند و هم توهّم مجازگویی و اراده مفاهیم غیر مقصود را - که ممکن است به صورت حاشیه‌ای یا ابهامی به ذهن رسوخ کند - می‌زداید.

مترادف آوری غالباً در قالب عطف به انجام می‌رسد. عطف همیشه عطف تأسیسی نیست و

تعبیر «سپیدی موی سرم شعله کشیده است» در فارسی نامأنوس و نارساست. حال مترجم با دو گزینه رویاروست: یا آن که تنها به انتقال مفهوم بسنده کند و مثلاً بگوید: «پیر شده‌ام»، و یا با عبارتی شاعرانه و ادبی دست کم بخشی از هنرمندی متن را به ذهن خواننده منتقل سازد و مثلاً بگوید: «برف پیری بر سرم نشسته است».

نویسندگان این سطور بر آن‌اند که روش دوم هر چند در نگاه نخست، پسندیده‌تر می‌نماید اما با رسالت ترجمه سازگار نیست. گاه در شیوه و ساختار بیانی به کار رفته در متن مبدأ دقائقی و لطایفی نهفته که تغییر آن، همه آن باریک‌بینی‌ها را نقش بر آب می‌سازد؛ مثلاً در نمونه قرآنی فوق تشبیه بدیع «پیشرفت و انتشار سپیدی در موی سر» به «گسترش شعله‌های آتش» از بین می‌رود (آتش کجا و برف کجا!).

ثانیاً به کار بردن شیوه بیانی رایج در زبان مقصد، برای خواننده‌ای که متن مبدأ را در اختیار ندارد و یا نمی‌تواند از آن مستقیماً استفاده کند، این توهّم را پدید می‌آورد که تشبیه یا کنایه مترجم، در زبان اصلی هم کاربرد دارد و مثلاً در نمونه فوق نتیجه می‌گیرد «برف» هم در قرآن - هر چند در معنایی مجازی - به کار رفته است و چه بسا این توهّم، زمینه‌ساز پندارهای بیهوده دیگری هم گردد.

به همین روی کاربرد کنایه «روشنی چشم» را به جای کنایه «قره العین» تجویز نمی‌کنیم. مؤید نظر ما اختلافی است که در معانی التزامی تعابیر در دو زبان وجود دارد و احتمالاً اختلاف فرهنگ‌ها و باورها منشأ آن است؛ برای نمونه در همین بحث، عربی‌زبانان «خنکی و سردی چشم» را مقدمه خواب

نمونه بعد معطوف و معطوف علیه جا به جا شده است.

— «أضحك الله سِنَّكَ وأقرَّ عَيْنَكَ» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۴۸، ص ۲).

از نمونه‌های فوق بر می‌آید که آرامش دل (تطمئن له نفسی)، دل‌شادی و خوش حالی و دل‌خوشی و خندانی از مفاهیم ترکیب مورد بحث است.

۴-۲. تضاد و تقابل

آوردن نقیض و متضاد برای واژگان و تراکیب، به مقتضای «یُعرفُ الأشياءُ بأضدادها» (دهخدا، ۱۳۷۹، ۵۴۸) به فهم مدلول آن‌ها کمک شایانی می‌کند. به موارد زیر توجه نمایید:

— «ما یُبکیک یا بنیه؟ أقرَّ اللهَ عینک ولا أبکاها» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۴۰، ص ۶۶)؛ و «من أقرَّ بعین ابن فکانما بکی من خشیة الله» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۱۰۴، ص ۶۹).

در این نمونه‌ها «گریه» در مقابل ترکیب مورد بحث قرار گرفته است و در نمونه اول با عطف تفسیری (ولا أبکاها) این مفهوم بیشتر تأکید شده است.

— «أصحَّ لی جسمی، وأقرَّ بَشکر نعمتک عینی» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۹۸، ص ۲۶۱)؛ معمولاً سلامت جسم در مقابل سلامت روح است.

— «من طال حزنُهُ علی نفسه فی الدنیا أقرَّ اللهَ عینَه یومَ القیامه وأحلَّه دارَ المقامه» (آمدی، ۱۹۸۷م، ش ۹۰۲۷)؛ در این جا هم «حزن» در مقابل ترکیب مورد بحث قرار گرفته است.

— «قره عینه فیما لا یزول، و زهادته فیما لا ینقی» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳)؛ و «من زهد فی الدنیا قرَّت

می‌تواند تأکیدی یا تفسیری باشد و معطوف، مفهوم اراده شده از معطوف علیه را روشن‌تر بیان نماید. البته استفاده از عطف تفسیری بیشتر در خطابه و نثر کاربرد دارد. نمونه‌های زیر برای دریافت معنی «قره العین» قابل توجه است:

— «فرجعناک الی أمک کی تقرَّ عینُها و لا تحزن» (طه: ۴۰)؛ در این آیه و دو آیه دیگر (قصص: ۱۳، احزاب: ۵۱) محزون نبودن و محزون نشدن با حرف عطف در کنار ترکیب مورد بحث قرار گرفته است. البته «حزن» - به دلیل این که بر زمین ناهموار هم اطلاق می‌شود (ابن منظور، ۱۹۸۸م، «حزن») - علاوه بر «اندوه» بر «بی‌قراری» هم دلالت دارد و این هر دو مؤید مدعای ماست.

— «ذلک أدنی أن تقرَّ أعینهنَّ و لا یحزننَّ و یرضین» (... (احزاب: ۵۱).

— «فتقرَّ بذلک عینی و تطمئنَّ له نفسی» (صحیفه سجادیه، دعای ۱۸۴، ش ۳).

— «وأقرَّ عینی وفرَّح قلبی» (صحیفه سجادیه، دعای ۱۱۶، ش ۱۱۴)؛ و «أسألک ... إقرار عینی و إفراح قلبی» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۹۵، ص ۳۱۶).

— «فإنَّ ذلک أقرُّ لعیونکم وأتمُّ لسرورکم» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۲۴، ص ۳۹۵)؛ و «تقرَّ به عینُه و تسرَّ به نفسه» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۱۰۲، ص ۱۰۱)؛ «ما بالمدينه امرأتان أقرَّ عیناً منهنما وأسرَّ» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۱۹، ص ۳۴۱). و همین جا به یک نمونه حال مترادف هم توجه می‌دهیم: «اقتله و ارجعْ الی قریرَ العین مسروراً» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۴۲، ص ۲۸۰).

— «فیا ویحَ مَنْ رضى عنها بها أو أقرَّ عیناً» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۹۴، ص ۲۷۲)؛ در این نمونه و

- پاداش اخروی: «فلا تعلم نفس ما أخفى لهم من قرءة أعين جزاء بما كانوا يعملون» (السجدة: ۱۷).
 - همسر و فرزند و خانواده: «والذين يقولون ربنا هب لنا من أزواجنا وذرياتنا قرءة أعين» (الفرقان: ۷۴)؛ «فقرء عين فاطمة ببعها» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۴۳، ص ۹۵)؛ «أى الأشياء أقر لعینک؟ قال: النساء» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۶۳، ص ۲۲۵)؛ و «وقالت امرأة فرعون قرءة عين لى ولك» (القصص: ۹)؛ «اللهم ارزقنى ولداً تقر به عینی» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۴۴، ص ۲۲۳).
 - مال و دارایی: «و قد عرف حقها [الصلاة] رجالاً من المؤمنین الذين لا تشغلهم عنها زینة متاع ولا قرءة عين من ولد و لا مال» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹)؛ و «قرءة العين فى الأهل و المال» (صحیفه سجادیه، دعای ۱۱۶، ش ۱۱۰).

- نعمت و عطا: «کم من نعمه أقررت بها عینی» (صحیفه سجادیه، دعای ۱۶۳، ش ۳)؛ «أن تمنّ على من عطائک بما تقرّ به عینی» (صحیفه سجادیه، دعای ۱۸۵، ش ۷).

- کارنامه درخشان: «إنّ لك مواقف تقرّ بها عیونُ شیعتک» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۳۹، ص ۱۳۳).
 - پیروان: «اللهم أقر عینی نبینا بمن تبعه من أمته» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۹۷، ص ۲۵۹)؛ و «اجعلنا فیمن تقرّ به عینه» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۹۷، ص ۱۶۴).
 - نماز: «قرءة عینی الصلاة» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۸۳، ص ۱۶).

در تمام این موارد که دارایی‌های افتخارآمیز یک انسان به شمار می‌آید، نقش آرامش روحی، دل‌خوشی و محبوبیت به خوبی مشهود است.

عینه بجنّہ المأوی» (آمدی، ۱۹۸۷م، ش ۹۰۷۵). در این دو نمونه، زهد و دل‌کندن و دل‌نستن و بی‌رغبتی در مقابل ترکیب مورد بحث قرار گرفته است. گویی نوعی دل‌خوشی و دل‌بستگی در آن مورد نظر است.
 - «النفاق سخنة العین» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۶۲، ص ۲۸۷). در این حدیث، نفاق مایه دژمی و دل‌تنگی معرفی شده است که آرامش روحی را سلب می‌کند و «سخنة العین» دقیقاً مقابل «قرءة العین» است: «يقال قرءة العین للمحبوب و سختتها للمکروه» (بیضاوی، ۱۹۹۰م، ذیل آیه مریم: ۲۶). جاحظ هم در جایی گفته است «فکل سخنة عین رأیناها فی أحداثنا و أغبیاننا فمن قبلهم کان أولها» (ضیف، ۱۴۲۷ق، ج ۳، ص ۸۱)، که این کاربرد به روشنی معنی ناشایست و نامطلوب و ناپسندیده را افاده می‌کند. در تفسیر روح الجنان نیز ذیل آیه ۲۶ سوره مریم آمده است: «مردم دژم دل‌تنگ را سخین العین گویند» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۶۸، ج ۱۳، ص ۷۱).

۴-۳-۴. ذکر مصادیق

اگر در عبارتی برای مفهومی، یک یا چند مصداق بیاورند، همین مصادیق خود به دریافت بهتر مفهوم کمک می‌کند. در نمونه‌های زیر برای «قرءة العین» مثال‌هایی در قالب‌های مختلف عرضه شده است:

- حضرت حق: «یا قرءة عین من لاذ بک» (صحیفه سجادیه، دعای ۱۱۶، ش ۳۰)؛ و «ولا تسکنی الهاویة فإنک قرءة عینی» (صحیفه سجادیه، دعای ۱۱۶، ش ۹۱)؛
 - پیشوایان دین: «بحق زین العابدین و قرءة عین الناظرین» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۹۱: ۳۷۶).

۴-۴-۴. ذکر اسباب و علل

چنان که می‌دانیم ترکیب ماده «قرر» با «عین» حالتی را افاده می‌کند و این حالت علی القاعده ناشی از اسباب و عللی است. حال اگر این اسباب و علل در کلام، ذکر شده باشد، می‌توان مسبب و معلول را بهتر شناخت. نمونه‌های زیر نمایانگر برخی از این عوامل و انگیزه‌هاست:

- نصرت الهی: «الحمد لله الذي نصر محمداً و أقرَّ عینَه» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۷۵، ص ۱۲۴).
 - نابودی و شکست دشمن: «الحمد لله الذي قتلک و أقرَّ عینی منک» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۱۹، ص ۳۴۷)؛
 و «و أقرَّ عیوننا بخذلان عدوک» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۱۵، ص ۱۴۸)؛ و «و أقرَّ عینه بهلاک عدوک» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۸۵، ص ۶۶).

- دیدار پیشوایان دین و یاد آنان و درود فرستادن بر آنان و زندگی در کنار آنان: «أقرَّ عیوننا بطلعته المبارکة» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۴۹، ص ۱۲۷)؛ «أقرَّ عیوننا برؤیته کما أقررتها بذكره» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۹۰، ص ۱۳۲)؛ «أقرَّ عینی بصلاته و صلاة أهل بيته» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۹۸، ص ۲۵۲)؛ «یملد لک فی العمر فتعیش معنا و تقرَّ أعیننا» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۱۲، ص ۷۹).

- عبادت حق: «و أقرَّ عینی بعبادتک» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۹۱، ص ۷۰).
 - وحدت کلمه: «وجمعت شملَه و أقررت عینَه» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۹۵، ص ۲۷۱).

- نیکی به پدر و مادر: «واجعل بری بهما أقرَّ لعینی» (صحیفه سجادیه، دعای ۶۳، ش ۵).

- لقاء حضرت حق: «لقاؤک قره عینی» (صحیفه سجادیه، دعای ۱۸۹، ش ۷)؛ و «أقررت أعینهم بالنظر

إلیک یوم لقائک» (صحیفه سجادیه، دعای ۱۹۱، ش ۳)؛ و «و أقرَّ أعیننا یوم لقائک برؤیتک» (صحیفه سجادیه، دعای ۱۹۶، ش ۳).

دیدار یار: «و قرَّت بالنظر إلی محبوبهم أعینهم» (صحیفه سجادیه، دعای ۱۹۳، ش ۴).

- بازگشت عزیز رفته: «فرددناه إلی أمه کی تقرَّ عینها ولا تحزن» (القصص: ۱۳)؛ «فرجعناک إلی أمک کی تقرَّ عینها و لا تحزن» (طه: ۴۰)؛ و «ردَّ علیه یوسف و أقرَّ عینه» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۹۱، ص ۳۷۷).

- تقیه: «ما من شی أقرَّ لعین أبیک من التقیة» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۷۵، ص ۳۹۸).

- قناعت: «لیکن المرء قنعاً لتقرَّ عینُه بما أتى» (بکیر، ۱۹۹۷م، «قرَّ یقرَّ»، ش ۳).

با مطالعه موارد فوق در می‌یابیم آنچه از عوامل یاد شده حاصل می‌شود، همان حالت رضایت نفس و آرامش و دل‌خوشی و رفع نگرانی است که البته ممکن است آثار آن در چهره و از جمله «دیده» پدیدار گردد.

۴-۵. توجیه بر اساس تلقی مخاطبان

تلقی مخاطبان هم‌روزگار یا نزدیک به روزگار صدور یک متن - اعم از منظوم یا منثور - قطعاً به صواب نزدیک‌تر است، مگر آن که ثابت شود بخش‌هایی از متن مذکور برای عصرها و نسل‌های دیگر پدید آمده است. بنا بر این تفاسیری که از آیات و روایات در دست است، می‌تواند تا اندازه‌ای ما را به معانی تعبیر به کار رفته در آن‌ها رهنمون سازد:

۱. در معنی: «ذلک أدنی أن تقرَّ أعینهن» (احزاب: ۵۱) آورده‌اند: «ذلک أطمیب لنفوسهن»

۴. در معنی حدیث استسقاء «... لو رآک لقرت عیناه» آورده‌اند: «أی لَسُرَّ بَذَلک و فَرِحَ» (ابن‌منظور، ۱۹۸۸م، «قرر»؛ یعنی بدان شاد شود).

۵. در معنی بیت «بیوم کریهه ضرباً و طعناً / أقرَّ به موالیک العیونا» (زوزنی، ۲۰۰۲م، ص ۱۰۳) آورده‌اند که مصراع دوم به معنی «نامت عیونهم لَمَّا ظفروا بما أرادوا»؛ آنگاه که به خواستشان دست یافتند چشمانشان آسایش یافت است.

۶. در معنی بیت «کأنها و ابن أيام ترببه / من قره العین مجتابا دیابود» (ذبیانی، بی‌تا، ص ۱۱۲)، ابن‌منظور گفته است: «کأنهما من رضاهما بمرتعهما و ترک الاستبدال به مجتابا ثوب فاخر فهما مسروران به» (ابن‌منظور، ۱۹۸۸م، «قرر»؛ گویی آن دو (آهو و بچه‌اش) به سبب خشنودی از چراگاهشان و نارضایتی از جا به جا شدن، لباس فاخری پوشیده‌اند و بدان شاد و مسرورند. می‌بینیم که دل‌خوشی، آرامش دل، آسایش خاطر، خوش‌حالی، و رضایت خاطر از معانی مستفاد از این تفاسیر است.

۵. نقدی بر ترجمه‌های موجود

از جستجویی که در ترجمه‌های قرآن کریم، نهج البلاغه، صحیفه سجاده و نیز کتب لغت عربی به فارسی به انجام رسید، نتایج زیر در بیان معنی ترکیب «قره العین» به دست آمد:

۱- روشنی چشم، مایه روشنی چشم، سبب روشنی دیدگان، روشنی دیده، روشنایی چشم؛ نور چشم، نور دیده؛ چشم روشنی؛ مایه روشنی دل و دیده.

۲- خنکی چشم، آنچه بدان خنکی چشم دست دهد، آنچه چشم را خنک کند.

(طبرسی، ۱۹۸۸م، ذیل آیه)؛ و نیز گفته‌اند: «و قره العین عبارة عن السرور» (همان).

۲. در تفسیر «وقری عیناً» (مریم: ۲۶) آمده است: «وطیبی نفساً» (ابن‌منظور، ۱۹۸۸م، «قرر»؛ و نیز آورده‌اند: «وطیبی نفسک و ارفض عنها ما أحزنک» (بیضاوی، ۱۹۹۰م، ج ۳، ص ۴۸).

۳. در بیان معنی جمله دعایی مشهور «أقر الله عینک» اصمعی گفته است: «أبرد الله دمعک أی سرگ غایه السرور» (زوزنی، ۲۰۰۲م، ص ۱۰۳)؛ (خدا اشکت را سرد کند یعنی تو را بسیار شاد کند)، و شبیانی آورده است: «أنام الله عینک و أزال سهرها لأن العیون تقر فی النوم و تطوف فی السهر» (همان)؛ (خدا چشمت را در خواب فرو برد و بی‌خوابی آن را زایل کند زیرا چشم‌ها در خواب آرام گیرد و در حالت بیداری می‌گردد)، و ثعلب از گروهی از پیشوایان لغت نقل کرده که: «أعطاک الله ثناک و مبتغاک حتی تقر عینک عن الطموح إلی غیره» (همان)؛ (خدا تو را به آرزویت برساند تا چشمت از نظر به غیر آرام و قرار گیرد)، همچنین گفته است:

«أی سکَن الله عینَه بالنظر إلی ما یحب» (ابن‌منظور، ۱۹۸۸م، «قرر»؛ یعنی خدا چشمش را به دیدار محبوب و مطلوب آرامش بخشد).

طبرسی نیز آورده است: «أی صادف فؤادک ما یرضیک فتقر عینک حتی لا تطمح بالنظر إلی ما فوقه» (طبرسی، ۱۹۸۸م، ج ۷، ص ۵۱۸)؛ یعنی آنچه مایه خشنودی توست به قلبت برسد تا چشمت آرام و قرار گیرد و به بالاتر ننگردد. در مباحث پیشین به برخی دیگر از معانی این جمله دعایی اشاره گردید.

۳- آسایش چشم.

۴- مایه شادمانی، مایه خرسندی، خوشی، لذت، محبوب، عزیز.

این چهار معنی به ترتیب آماری مرتب گشته است؛ یعنی معنی نخست بیشترین، و معنی اخیر کمترین بسامد را در ترجمه‌ها داراست. اکنون به ترتیب به بررسی و نقد برابر نهاده‌های «قره العین» می‌پردازیم:

۵-۱. نقد معنای «روشنی چشم»

در باره علت کاربرد واژه «روشنی»، و ارتباط آن با «چشم» در ترکیب «روشنی چشم» و افاده معنی کنایی یا مجازی آن چند احتمال به ذهن می‌رسد:

۱) «روشنی» به معنی تلالؤ و برق زدن و در مقابل بی‌فروغی است و از آن جا که انسان شاد و با نشاط، چشمانی پرفروغ و درخشان دارد و از آن سو غمگینان و افسردگان چشمانشان کم‌فروغ است. بدین روی روشنی چشم معنی کنایی شادمانی را افاده می‌کند. مؤید این معنی آن است که چشم اشک‌بار، روشن نیست و همه چیز را تار و کدر می‌بیند.

۲) «روشنی» به معنی نور بر اساس یک باور کهن به چشم اسناد داده می‌شود. پیشینیان فرایند «دیدن» را بر اساس ارسال نور از چشم به سوی اشیاء توجیه می‌کردند. بنا بر این هر چه نور چشم افزون‌تر باشد، کار دیدن بهتر و شفاف‌تر صورت می‌گیرد. بر همین اساس است که می‌گفتند برخی کارها یا مواد - مثل سرمه کشیدن - سوی چشم را زیاد می‌کند: «الاکتحال بالاثمد سراج العین» (مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۶۲، ص ۲۸۷).

پس روشنی چشم به معنی داشتن قدرت بینایی است که رضایت‌بخش است و نبود آن بر نایبایی و کم‌بینی دلالت می‌کند که کسالت‌آور است.

۳) «روشنی چشم» به معنی صاف بودن صفحه چشم از خس و خاشاک و بیماری‌هایی همچون آب مروارید است که همه این‌ها چشم را کدر می‌کند و خلق و خوی مبتلا به آن را تنگ و غیر قابل تحمل می‌سازد.

۴) «روشنی» مجازاً به «چشم» اسناد داده شده و در واقع وصف «دل» است و «دل روشن» به معنی دل تهی از غم و کینه و از هر چه آن را فسرده می‌کند، است؛ دلی شاد و خوش.

۵) «روشنی چشم» می‌تواند استعاره مکنیه باشد که «چشم» را به چشمه خورشید مانند کرده باشند و از لوازم مشبه به «نور» را برای آن اثبات کنند. اگر به حدیث «فاطمه نور عینی و ثمره فؤادی» توجه کنیم، در ترکیب هم‌پایه «نور عین» - یعنی «ثمره فؤادی/ میوه دل» - هم چنین استعاره‌ای قابل اثبات است.

اکنون با توجه به احتمالات فوق می‌گوییم:

الف) چنان که هویدا است مدلول «روشنی» در هیچ یک از احتمالات پنج‌گانه با مدلول «قره» هم‌پوشی ندارد و تنها توجیهی که باقی می‌ماند، مفهوم کنایی تعبیر «روشنی چشم» است.

ب) هر چند «روشنی چشم» خود در زبان فارسی یک تعبیر کنایی است (ثروت، ۱۳۷۵، ص ۲۵۶)، اما چنان که پیش‌تر آوردیم ترجمه کنایه یا تشبیه نامأنوس در میان گویشوران زبان مقصد، به کنایه یا تشبیهی جز آن - هر چند همان مفهوم را افاده کند و در زبان مقصد هم رایج باشد - خالی از اشکال

نیست؛ در این باره به ذیل بحث «توجیه زبان‌شناسانه» در همین نوشتار مراجعه کنید.

ج) «روشنی چشم» تنها بر شادمانی و خوش‌حالی دلالت دارد (ثروت، ۱۳۷۵، ص ۲۵۶)، در حالی که «قره العین» – چنان که در بیان معانی لغوی‌اش گذشت – بر «آرامش» و «قرار» هم دلالت می‌کند و این مفهوم، در «روشنی چشم» مورد نظر نیست.

د) «روشنی چشم» خود در زبان عربی به صورت «نور العین» یا «نور البصر» به کار می‌رود و اگر آن را برای «قره العین» هم به کار ببریم، باید بپذیریم که زبان فارسی برای دو تعبیر کنایی «قره العین» و «نور العین» تنها یک برابر نهاده در اختیار دارد.

ه) «نور العین» در عربی، و «نور دیده» در فارسی کنایه از محبوب‌ترین دارایی انسان است چه، بینایی محبوب‌ترین و گران‌قدرترین حسی است که آدمی دارد و به هیچ روی مایل به از دست دادن آن نیست و به همین دلیل بر فرزند اطلاق می‌شود و این کاربرد از مرز مجاز گذشته به حقیقت نزدیک شده است و قرار دادن آن در برابر همه کاربردهای «قره العین» ابهام‌انگیز خواهد بود، هر چند «قره العین» هم در برخی کاربردها به طور کنایی به فرزند هم اطلاق شده است (دهخدا، ۱۳۵۲؛ معین، ۱۳۷۱؛ آذرنوش، ۱۳۸۱، ذیل «قره العین»).

چشم» مجازاً به معنی «خنکی دل» است، در پاسخ می‌گوییم: اولاً باید دست کم یک بار در متون فصیح نظم و نثر فارسی این تعبیر به کار رفته باشد. ثانیاً اتصاف «دل» به «خنک» هر چند در فارسی فصیح کهن کاربرد محدودی دارد، چنان که خاقانی گفته است:

به کافور عزلت خنک شد دل من سزد گر ز مشک عمل شم ندارم

(خاقانی، ۱۳۶۸، ص ۲۸۴)

اما باید توجه داشت در روزگار ما این تعبیر، کاربرد عامیانه یافته است؛ چنان که می‌گویند: «دلم خنک شد».

۳-۵. نقد معنای «آسایش چشم»

در متون فارسی آسودگی را به چشم نسبت داده‌اند، چنان که حافظ گوید:

گردی از رهگذر دوست به بهر آسایش این دیده
کوری رقیب خونبار بیار

(حافظ، ۱۳۷۱، ص ۱۵۶)

و از سویی «قره» در یکی از دو مدلول اصلی خود، آسودگی و آرامش را افاده می‌کند، اما باز «آسایش چشم» تمام مدلول «قره العین» نیست، به ویژه که معنی کنایی آن زود به ذهن نمی‌آید، هر چند از دو معادل قبلی مناسب‌تر است.

۴-۵. نقد معنای «مایه شادمانی»

این تعبیر در میان چهار تعبیر مورد بحث، بهترین است چه، مفهوم کنایی را در بسیاری از مصادیق «قره العین» افاده می‌کند و از سویی به فارسی فصیح و روان است. مشکل این است که در برخی مصادیق، کفه «آرامش دل» از کفه «دل خوشی» و «شادمانی»

۲-۵. نقد معنای «خنکی چشم»

هر چند «خنکی چشم» معادل مناسبی برای «قره العین» به نظر می‌رسد، اما مشکل این جاست که این تعبیر در فارسی کاربرد ندارد؛ یعنی خنکی را به نسیم، اشخاص، و حتی دل نسبت می‌دهند، ولی چشم را بدان متصف نمی‌کنند. ممکن است گفته شود «خنکی

- «لِقَاؤُكَ قَرَّةٌ عَيْنِي»: دیدار تو مایه آرامش دل من است، وصال تو دل (بی‌تاب مرا) آرام می‌سازد.

منابع

- ۱- قرآن مجید. (ترجمه‌های گوناگون)
- ۲- نهج البلاغه (ترجمه‌های گوناگون)
- ۳- صحیفه سجادیه (ترجمه‌های گوناگون)
- ۴- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران: نشر نی.
- ۵- آمدی، عبد الواحد (۱۹۸۷م)، غرر الحکم و درر الکلم، صححه الشیخ حسین الأعلمی، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- ۶- ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۹۵۸م)، المحکم و المحيط الأعظم فی اللغة، تحقیق مصطفی السقا و حسین نصار، قاهره: مصطفی البابی.
- ۷- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۸۸م)، لسان العرب، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ۸- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۳۶۸)، روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- ۹- بارقی، معقر بن حمار (۲۰۰۳م)، الموسوعه الشعریه، الإصدار ۳، القرص الكمبيوتری، ابوظبی، الإمارات العربیة المتحدة: المجمع الثقافی.
- ۱۰- برقوقی، عبد الرحمن (۱۹۸۶م)، شرح دیوان المتنبی، بیروت: دار الكتاب العربی.
- ۱۱- بکیر، احمد عبد الوهّاب (۱۹۹۷م)، معجم أمهات الأفعال معانیها وأوجه استعمالها، بیروت: دار الغرب الإسلامی.

سنگین‌تر است؛ به دیگر سخن در ترجمه برخی از نمونه‌ها «مایه آرامش دل» مناسب‌تر از «مایه شادمانی» است، چنان که در «قره عینی الصلاة» به نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری

از مباحثی که به تفصیل آوردیم بر می‌آید که در ترکیب «قره العین»، واژه «عین» تنها بازیگر یک نقش آیینی است و در واقع آئینه تمام‌نمای «دل» است. بنابراین می‌توان به راحتی از آن گذر کرد و پشت آینه را دید و مفهوم کنایی ترکیب را با تعابیری همچون: «مایه آرامش دل» یا «مایه دل‌خوشی» بیان کرد. نمونه‌های زیر را با استفاده از این برابر‌نهادها برگردانیده‌ایم:

- «یا قُرَّةَ عَیْنِی»: دل‌آرام من، آرام دل من، مایه دل‌خوشی من.
- «قُرَّةَ عَیْنِی الصَّلَاةُ»: نماز مایه آرامش دل من است. آرامش دل من در نماز است.
- «کُلُّی و اشربنی و قرّی عیناً» (مریم: ۲۶): بخور و بنوش و دل‌خوش دار، می‌خور و می‌آشام آسوده‌دل (آسوده‌خاطر) می‌باش.
- «إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَیْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِی الْبِلَادِ وَظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِیَّةِ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳): بهین مایه آرامش و دل‌خوشی فرمانروایان برپایی عدالت در کشور و اظهار دوستی مردم با آنان است.
- «أَسْأَلُكَ ... قُرَّةَ عَیْنٍ لَا تَنْقَطِعُ»: آرامشی دائم را خواستارم.
- «هما ریحانتای من الدنیا و قرّتا عینی»: اینان دو گل خوشبوی من در این دنیا و دو مایه دل‌خوشی من‌اند.
- «نَمَّ قَرِیرَ الْعَیْنِ»: آسوده بخواب!

- ۱۲- بیضاوی، عبد الله بن عمر (۱۹۹۰م)، تفسیر *البيضاوی*، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- ۱۳- ثروت، منصور (۱۳۷۵)، *فرهنگ کنایات*، تهران: سخن.
- ۱۴- جارم، علی، و مصطفی امین (۱۹۸۴م)، *دلیل البلاغۃ الواضحۃ*، چاپ افست، قم: دار الأضواء.
- ۱۵- جرجانی، محمد بن علی (۲۰۰۲م)، *الإشارات و التنبیهاة فی علوم البلاغۃ*، تعلیق: ابراهیم شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ۱۶- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۹۸۷م)، *الصّحاح*، تحقیق احمد عبد الغفور عطار، بیروت: دار الملايين.
- ۱۷- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۷۱)، *دیوان حافظ شیرازی*، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: اقبال.
- ۱۸- حطیثیة، جرویل بن اوس (۲۰۰۳م)، *الموسوعۃ الشعریة*، الإصدار ۳، القرص الكمبيوتری، ابوظبی، الإمارات العربیة المتحدۃ: المجمع الثقافی.
- ۱۹- خاقانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار (۱۳۶۸)، *دیوان خاقانی شروانی*، به کوشش ضیاء الدین سجادی، تهران: زوآر.
- ۲۰- خوئی، میرزا حبیب الله الهاشمی (بی تا)، *منهاج البراعۃ فی شرح نهج البلاغۃ*، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- ۲۱- درایتی، مصطفی وهمکاران (۱۳۷۷)، *نمایه‌نامه موضوعی «یا فرهنگ موضوعی» صحیفه سجادیة جامعه، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی.*
- ۲۲- دهخدا، علی اکبر (۱۳۵۲ش)، *لغت نامه دهخدا*، تهران: سازمان لغت نامه.
- ۲۳- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۹ش)، *امثال و حکم*، تهران: امیر کبیر.
- ۲۴- ذبیانی، شماخ بن ضرار (بی تا)، *دیوان شماخ بن ضرار الذبیانی*، حَقَّقَه و شرحه صلاح الدین الهادی، مصر: دار المعارف.
- ۲۵- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۲۴ق)، *مفردات ألفاظ القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داوودی، ط ۳، قم: ذوی القربی.
- ۲۶- ربیع بن عقیل (۲۰۰۳م)، *الموسوعۃ الشعریة*، الإصدار ۳، القرص الكمبيوتری، ابوظبی، الإمارات العربیة المتحدۃ: المجمع الثقافی.
- ۲۷- زمخشری، محمود بن عمر (بی تا)، *أساس البلاغۃ*، تحقیق عبد الرحیم محمود، بیروت: دار المعرفة.
- ۲۸- زوزنی، حسین بن احمد (۲۰۰۲م)، *شرح المعالقات السبع*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ۲۹- سعیدی، اضبط بن قریع (۲۰۰۳م)، *الموسوعۃ الشعریة*، الإصدار ۳، القرص الكمبيوتری، ابوظبی، الإمارات العربیة المتحدۃ: المجمع الثقافی.
- ۳۰- ضیف، شوقی (۱۴۲۷ق)، *تاریخ الأدب العربی*، قم: ذوی القربی.
- ۳۱- طائی، حاتم بن عبد الله (۱۹۸۰م)، *دیوان حاتم الطائی*، بیروت: دار صعب.
- ۳۲- طبرسی، فضل بن الحسن (۱۹۸۸م)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار المعرفة.
- ۳۳- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۹۸۸م)، *کتاب العین*، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- ۳۴- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۲۰۰۵م)، *القاموس المحيط*، بیروت: دار العلم.

۳۸- معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ معین، تهران: نشر امیر کبیر.

۳۹- نابغه ذبیانی (۲۰۰۳م)، الموسوعة الشعرية، الإصدار ۳، القرص الكمبيوتری، ابوظبی، الإمارات العربية المتحدة: المجمع الثقافي.

۴۰- هدبة ابن الخشرم (۲۰۰۳م)، الموسوعة الشعرية، الإصدار ۳، القرص الكمبيوتری، ابوظبی، الإمارات العربية المتحدة: المجمع الثقافي.

۴۱- یسوعی، رفائیل نخلة (بی تا)، غرائب اللغة العربية، بیروت: المطبعة الكاتوليكية.

۳۵- مجلسی، محمد باقر (۱۹۸۳م)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت: دار إحياء التراث العربي.

۳۶- مراغی، احمد مصطفی (۱۹۹۳م)، علوم البلاغة: البيان والمعاني والبدیع، بیروت: دار الكتب العلمية.

۳۷- منزی، معن بن اوس (۲۰۰۳م)، الموسوعة الشعرية، الإصدار ۳، القرص الكمبيوتری، ابوظبی، الإمارات العربية المتحدة: المجمع الثقافي.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی